

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۲۸ مارچ ۲۰۲۵

نگاهی به پیام عبدالله اوجالان رهبر «پ.ک.ک» و درس‌هایی از شکست‌های جنبش کرد در چند دهه اخیر

عبدالله اوجالان، رهبر دربند حزب کارگران کردستان موسوم به «پ.ک.ک» به تازگی با صدور بیانیه‌ای خواستار خلع سلاح و انحلال این حزب شده است. این بیانیه بازتاب گسترده‌ای در عرصه بین‌المللی داشت و پرسش‌هایی را پیرامون علل چنین بیانیه‌ای برانگیخته است. ظاهراً پیام اوجالان به معنای انحلال قطعی حزب کارگران کردستان نیست، اما به روشنی نشان می‌دهد وی پس از چند دهه زندانی بودن از قضا به درک جدیدی از تحولات سیاسی منطقه و جهان رسیده است و "راه حل نوینی" را برای تحقق حقوق دموکراتیک خلق کرد در برنامه دارد. برای درک آنچه امروز درباره حزب کارگران کردستان و پیام اوجالان دیده می‌شود باید از سطح به عمق رفت و به اصل موضوع پدیده حقوق ملی در ممالک چند ملیتی در عصر امپریالیسم پرداخت و به ریشه‌های این شکست‌ها و ناکامی‌های سیاسی توجه نمود. بی‌شک انحلال «پ.ک.ک» به معنای آغاز دوره‌ای جدید برای نیروهای مختلف کرد در منطقه خواهد بود. برای فهم همه جانبه‌تر به این موضوع به چند نکته مهم اشاره می‌کنیم:

یکم: اوجالان در سال ۱۹۷۷، مانیفستی با عنوان «راه ملی به سوی انقلاب کردی» انتشار داد. این سند به‌عنوان نقشه راه "پ.ک.ک" شناخته شد. یک سال بعد، این حزب در دیاربکر، شهری در جنوب شرق ترکیه با جمعیت عمدتاً کرد، تأسیس شد و اوجالان به عنوان رهبر آن انتخاب گردید. این حزب در سال‌های اولیه فعالیتش، عملیات مسلحانه‌ای را در اشکال مختلف علیه نیروهای نظامی دولت سرکوبگر و ارتجاعی ترکیه سازماندهی کرد.

در سال ۱۹۹۸، ترکیه فشار خود را بر سوریه برای اخراج عبدالله اوجالان افزایش داد. او نزدیک به دو دهه در تبعید در این کشور زندگی می‌کرد. در پی این فشارها، اوجالان در ۹ اکتوبر ۱۹۹۸ از سوریه اخراج شد و تلاش کرد در کشورهایمانند یونان، روسیه، ایتالیا و تاجیکستان پناه بگیرد. در ۱۵ فیبروری ۱۹۹۹، اوجالان در یک عملیات مخفی در فرودگاه نایروبی کنیا دستگیر و به ترکیه منتقل شد. در سال ۱۹۷۹، در بجنوبه ناآرامی‌های اجتماعی، عبدالله اوجالان به همراه برخی از همراهانش به سوریه رفت، و در آنجا آموزش نیروهای چریکی را آغاز کرد که هسته اصلی "پ.ک.ک" را تشکیل می‌دادند. عبدالله اوجالان از همان آغاز فعالیتش به دنبال وحدت همه کردها و تشکیل کردستان بزرگ در منطقه بود. نگاه وی بر تئوری "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا سرحد جدائی" پای می‌فشارد.

در دهه ۱۹۹۰، اوجالان شروع به تدوین دیدگاهی برای آینده جامعه کرد که آن را «مدرنیته دموکراتیک» نامید. او در مقالات و کتاب‌هایش از مفاهیمی مانند «میهن مشترک، جمهوری دموکراتیک، خودمختاری دموکراتیک و کنفدرالیسم دموکراتیک» صحبت می‌کرد. او به‌طور کامل از ایده تشکیل یک دولت‌ملت دست کشیده و از توافقی مذاکره شده برای ایجاد خودمختاری کردها در ترکیه دفاع می‌کرد.

دوم: سرانجام پس از انتظار و اخبار ضد و نقیض، پیام عبدالله اوجالان تحت نام "فراخوان صلح و جامعه دموکراتیک" منتشر شد. در بخشی از این بیانیه چنین می‌خوانیم:

" در قرن بیستم، که پرتلاطم‌ترین قرن تاریخ از نظر خشونت بود، در بستر جنگ‌های جهانی، جنگ سرد، انکار واقعیت کردها و محدودیت‌های گسترده در زمینه آزادی‌ها، به‌ویژه آزادی بیان، شکل گرفت. این سازمان از نظر تئوری، برنامه، ستراتیژی و تاکتیک، به شدت تحت تأثیر نظام واقع‌گرای سوسیالیستی آن دوران قرار داشت. با فروپاشی "سوسیالیسم واقعاً موجود" در دهه ۱۹۹۰ به دلیل مشکلات داخلی، همراه با افزایش آزادی بیان و کاهش انکار هویت در کشور، "پ ک ک" دچار بحران معنا و تکرار مفرط شد. بنابراین، مانند بسیاری از سازمان‌های مشابه، دوران خود را به پایان رسانده و انحلال آن ضروری است." اوجالان در این پیام به "روابط تاریخی کردها و ترک‌ها" اشاره می‌کند و به ضرورت پیوند برادری میان کردها و ترک‌ها می‌پردازد و احیای روابط نوینی را نوید می‌دهد. وی چنین می‌نویسد:

"«ترک‌ها و کردها در طول بیش از هزار سال تاریخ خود، برای حفظ موجودیتشان و مقاومت در برابر قدرت‌های هژمونیک، همواره نوعی اتحاد داوطلبانه را ضروری دانسته‌اند. اما در دو بیست سال اخیر، مدرنیته سرمایه‌داری به دنبال شکستن این اتحاد بوده است. نیروهای تحت تأثیر این روند، به‌ویژه بر اساس مبانی طبقاتی، این هدف را پذیرفته و در جهت آن حرکت کرده‌اند. تفسیر تک بعدی جمهوری‌خواهی، این روند را تسریع کرده است. امروز که این روابط تاریخی به مرحله‌ای شکننده رسیده‌اند، ضروری است که بر پایه روحیه برادری و با در نظر گرفتن باورهای دینی، این روابط را از نو تنظیم کنیم.»

اوجالان در پیام خود سرانجام به "ضرورت جامعه دموکراتیک" و حقوق دموکراتیک خلق کرد در چهارچوب تمامیت ترکیه و در پیوند با سایر مردم این جغرافیا اشاره می‌کند و "راه‌های حلی مانند دولت-ملت جداگانه، فدرالیسم، خودمختاری... قادر به ارائه پاسخی به جامعه‌شناسی تاریخی نیست. احترام به هویت‌ها، آزادی بیان، و سازمان‌یابی دموکراتیک تمام گروه‌های اجتماعی، تنها در چارچوب یک جامعه و نظام سیاسی دموکراتیک ممکن است." به گفته او «قرن دوم جمهوری ترکیه تنها در صورتی می‌تواند به پایداری و همزیستی برادرانه دست یابد که با دموکراسی تکمیل شود. هیچ راهی جز دموکراتیک برای جست و جوی سیستم و تحقق آن وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. توافق دموکراتیک، تنها روش ممکن است. دوره صلح و جامعه دموکراتیک، نیازمند زبانی مطابق با این واقعیت است.»

سوم: با توجه به بیانیه عبدالله اوجالان و شکست تاریخی این حزب در نبرد علیه حکومت مرکزی ترکیه و عدم تحقق حقوق ملی خلق کرد می‌توان دلایل تئوریک و انحراف آن را بر شمرده و مجدداً برای اصول کمونیستی پای فشرد که حل مسأله کردها در ترکیه، سوریه، عراق و ایران به رغم تطورات و گوناگونی زبان رسمی کشورها و اشکال متفاوت حکومت‌های ضد دموکراتیک در دوران امپریالیسم را نباید امری مجزا و منفرد از کل سیاست ستراتیژیک امپریالیسم مورد توجه قرار داد. به عکس باید این پدیده را به طور مشخص به منزله بخشی از کل مبارزه انقلابی ضد امپریالیستی در متن رشد تضادهای موجود در جهان و جبهه مبارزه انقلاب با ضد انقلاب جهانی بررسی کرد. ناسیونال شونیسم و

نادانی سیاسی و کوتاه‌نظری رهبران کرد در امر تجربه اندوزی از ده‌ها موارد مشابه، کار را به آنجا کشانده است که کردها متأسفانه به پاس این نادانی همواره آلت دست ارتجاع و امپریالیسم و مأمور تخریب در مبارزه مشترک انقلابی خلق‌های منطقه قرار گرفته‌اند.

چهارم: تحولات و رویدادهای چند دهه اخیر در ترکیه و بیانیۀ عبدالله اوجلان و خلع سلاح و انحلال "پ ک ک" و سرانجام سیاست ادغام کردهای سوریه "روژوائی" در حکومت داعشی تروریستی و نو استعماری الجولانی دست پخت ترکیه و مورد تأیید امریکا نشان می‌دهد در دنیای امپریالیسم که سیمای سیاسی کنونی جهان را علی‌رغم خواست ما رقم می‌زند، ناصواب است که بخواهیم مجزا و بی‌رابطه با مسأله منافع امپریالیسم در جهان به مسأله ملی و حل آن در دوران کنونی برخورد کنیم. این تنها کلید حل مسأله ملی در ممالک چند قومیتی و چند ملیتی منطقه است. حل مسأله ملی از قرن بیستم در بعد از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر تا به امروز باید از مضمون مبارزه ضد امپریالیستی روشن باشد و تنها بر این متن قابل بررسی بوده و عیار انقلابی آن تعیین می‌شود. دفاع از هر حرکت ناسیونال شونیستی و جدائی طلبانه در خدمت امپریالیسم و صهیونیسم؛ اقدامی ارتجاعی و ضد انقلابی است و کمونیست‌ها موظفند در خدمت سوسیالیسم و پیشبرد مبارزه طبقاتی با آن مبارزه بی‌امان بکنند. تجربه زنده و فاجعه آمیز کردستان عراق و سوریه در مقابل ماست. باید این حرکت‌های ارتجاعی قومی امپریالیستی- صهیونیستی را افشاء کرد و از ملاحظات "دوستی و قومی و نان قرض دهی" پرهیز نمود. همکاری و ارتباطات جریانات ناسیونال شونیست کرد با رژیم صهیونیستی و سکوت بیش‌مانه شان در قبال نسل‌کشی در غزه اینها همه بیانگر ماهیت ارتجاعی و منحط این جنبش هاست که راهشان را از سایر خلق‌ها جدا کرده و راه تفرقه و همدستی با امپریالیسم و قدرت‌های استعماری را پیش گرفته‌اند.

پنجم: جنبه تئوریک مسأله ملی: لنین در تحلیل‌های خویش در مورد حق ملل در تعیین سرنوشت خویش در دوران کهن تسلط نظام مستعمراتی در جهان، بحث داغی را با ناسیونال شونیست‌های انترناسیونال دوم که از تسلط ممالک امپریالیستی اروپا بر مستعمرات خویش حمایت می‌کردند، به پیش برد. آنها استعمار ملل را حق طبیعی کشور خویش می‌دانستند و اساساً حاضر نبودند این حق تعیین سرنوشت را برای سایر ملل به رسمیت بشناسند. ناگفته پیداست که این حق یک مفهوم بورژوائی بوده و بیان تحقق دموکراسی در یک کشور و یا پذیرش مفهوم دموکراسی بورژوائی است. از نظر کمونیست‌ها ولی دموکراسی یک مفهوم مطلق، ناب، "غیرقابل تعرض" و غیرطبقاتی و مقدس نیست. دموکراسی همیشه یک مفهوم اجتماعی و طبقاتی است و برخورد به آن باید از زاویۀ مصالح مبارزه طبقاتی صورت گیرد. به همین جهت دیکتاتوری پرولتاریا دموکراتیک ترین نوع حکومت اکثریت زحمتکشان است. در مباحث مربوط به حق تعیین سرنوشت ملل به دست خویش که در زمان‌ها و دوران‌های گوناگونی نوشته شده است، لنین به دو نکته اساسی اشاره می‌کند:

اول: بحث نخست لنین در اثرش "در باره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" در مورد کسانی است که اساساً این حق را به رسمیت نمی‌شناسند. این بحث مربوط به دورانی است که دولت-ملت‌ها در حال پیدایش و دفاع از استقلال خویش بودند. لنین در زمینه مباحثات حق ملل در تعیین سرنوشت خویش که به عصر انقلابات بورژوا دموکراتیک باز می‌گردد، معتقد است کسانی که این حق را اساساً به رسمیت نشناسند، و از منافع ملت ستمگر حمایت نمایند، سوسیال دموکرات نیستند. آنها استعمارگر و ضد دموکرات اند. به رسمیت شناختن این حق و پذیرش این واقعیت که همه ملت‌ها در جهان دارای حقوق مساوی هستند و شرط صداقت در این ادعا، قبول حق جدائی برای همه آنهاست، آن مرز روشنی است که باید میان نیروهای دموکرات و سوسیالیست و نیروهای ضد دموکرات و استعمارگر، میان منافع ملل ستمگر و ملل ستمکش کشیده شود. کسانی که اساساً این حق را به رسمیت نمی‌شناسند و از قماش آنها در انترناسیونال دوم کم نبودند،

نمی‌توانند خود را سوسیال دموکرات بنامند. البته بودند کسانی که اساساً مخالفتی با به رسمیت شناختن این حق نداشتند، ولی حق جدائی را به رسمیت نمی‌شناختند. طبیعی است که به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت خلق‌ها به مفهومی تأسیس دولت‌های جداگانه یعنی پذیرش حق جدائی آنها خواهد بود. البته لنین هیچ‌گاه چک سفید به بورژواها نمی‌داد و در مقابل استدلال‌ات مخالفان تأیید می‌کرد که به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت ملل هرگز به مفهوم پشتیبانی از حق جدائی در هر شرایط نیست. این که کمونیست‌ها علی‌رغم به رسمیت شناختن این حق تصمیم بگیرند از جدائی این یا آن ملت خاص دفاع کنند وابسته به تحلیل مشخص آنها از شرایط مشخص بوده و با توجه به مصالح مبارزه طبقاتی در آن لحظه است.

کمونیست‌ها حق ملت‌ها را در تعیین سرنوشت خویش به رسمیت می‌شناسند. کسی که این حق را اساساً به رسمیت نشناسد، تنها از یوغ ملی دفاع می‌کند. این نظریه لنین ناظر به مشاجراتی است که وی در قبل از جنگ جهانی اول و قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر با سران انترناسیونال دوم داشت که حق ملت‌های مستعمرات در تعیین سرنوشت خویش را به رسمیت نمی‌شناختند. آنها اعتقادی نداشتند که سرنوشت مبارزه پرولتاریا در ممالک استعمارگر با سرنوشت نهضت‌های آزادیبخش در ممالک مستعمره پیوند خورده است. به همین جهت لنینیسم معتقد بود "پرولتاریای جهان و خلق‌های ستمکش متحد شوید."

بنابراین از نقطه نظر کمونیست‌ها در دوران امپریالیسم نمی‌شود از هر گونه جدائی ملی اگر در خدمت مصالح پرولتاریائی نباشد به دفاع برخاست. تجزیه یوگسلاوی، تجزیه سودان، تجزیه لیبیا، تجزیه عراق، تجزیه سوریه، تجزیه نیجریه، تجزیه کنگو و... به نفع سیاست ستراژیژیک امپریالیسم در تفرقه ملت‌ها و کشورها و تسلط بر آنهاست، تاریخ معاصر هنوز تجزیه ویتنام و کوریا را به یاد دارد. سیاست تقسیم کن و حکومت نما، به طوری که امکان موجودیت مستقل و امکان ادامه بقاء متکی بر اراده خویش را از این کشورها بگیرد نمی‌تواند مورد تأیید کمونیست‌ها باشد.

در دورانی که انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتوبر به نتیجه رسید، سیاست امپریالیست‌ها بر آن بود که کشورهای متفرق و جدا جدا را که قادر نیستند در مقابل نفوذ کمونیسم مقابله کنند، متحد نموده، دولت مرکزی را در آن کشورها تقویت کرده و این کشورها را برای مقابله با سوسیالیسم تقویت نماید. کودتای رضاخان در ایران و سرکوب شیخ خزعل و یا روی کار آوردن حکومت مرکزی در عراق به رهبری ملک فیصل را، باید در همین کادر دید و بر بستر همین تحلیل بررسی نمود. حال که شوروی فروپاشیده است و قدرت رقیب نابود شده و چین نیز نمی‌تواند هنوز نقش جهانی سابق شوروی را بازی کند، تقسیم و تجزیه کشورها برای این که توسط امپریالیست‌ها بلعیده شوند، در دستور کار آنها قرار گرفته است. به زیر سلطه گرفتن چندین کشور فاقد توانائی بقاء مانند مقدونیه، مونتنگرو، بوسنی هرزگوین، کرواسی، کوزوو، صربستان بسیار راحت تر است تا کشور قدرتمندی مانند یوگسلاوی. ناگفته نماند که بوسنی هرزه گوین و یا کوزوو اساساً کشور نیستند و زندگیشان به موئی بند است.

رفیق ستالین در توصیف نظریات لنین و درک مارکسیستی لنینیستی از مسأله ملی در دوران امپریالیسم نوشت: "سابقاً این فکر "معمول بود" که یگانه متد آزاد شدن ملل ستمدیده متد ناسیونالیسم بورژوازی، متد تفکیک ملل از یک دیگر، متد تجزیه و جداکردن آنها و متد تشدید خصومت ملی بین توده‌های زحمتکش ملل مختلف است. این افسانه را اکنون باید رد شده دانست. یکی از مهمترین نتایج واقعی انقلاب اکتوبر اینست که به این افسانه ضربه مرگباری وارد آورده عملاً نشان داد که متد پرولتاریائی انترناسیونالی آزاد شدن ملل ستمدیده به منزله یگانه متد درست می‌باشد، عملاً نشان داد که اتحاد برادرانه کارگران و دهقانان ملل بسیار مختلف، که مبداء آن داوطلبی و انترناسیونالیسم باشد ممکن و

عقلانه است. وجود اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که نمونه اتحاد آینده زحمتکشان تمام ممالک در اقتصاد واحد جهانی می‌باشد مستقیماً شاهد بر این مدعاست" (جنبه بین‌المللی انقلاب اکتوبر/لنینیسم صفحات ۲۹۸ و ۲۹۹).

دوم: بحث بعدی لنین بحثی نیست که وی با ضد دموکرات‌ها و ضد سوسیالیست‌ها و هواداران استعمار در اروپا انجام می‌دهد. بحث وی مربوط به شرایط این جدائی می‌شود. در اینجا مرز بندی دوم، مرز بندی با بورژوازی ملل ستمکش صورت می‌گیرد. لنین هرگز به بورژوازی ملل ستمکش چک سفید نمی‌دهد. کمونیست‌ها برای حمایت از این جدائی شرایطی قایل هستند، بدان معنا که این جدائی باید در خدمت منافع مبارزه طبقاتی بوده و به وحدت و منافع پرولتاریا صدمه نزند. کمونیست‌ها هرگز همدست یک طرف نزاع بورژواها نیستند. کمونیست‌ها در کنار گود ننشسته اند تا به مبارزه بورژواهای ملل مختلف با بی طرفی نظاره کنند و بی طرفانه داوری نمایند.

پرولتاریا همیشه به طور مشروط از مبارزه بورژوازی پشتیبانی می‌نماید. این مبارزه باید مضمونی دموکراتیک و ضد ستمگری داشته باشد.

لنین در مورد سیاست پرولتاریای ملت ستمکش که به هر حال به عنوان کارگر مزدور در هر نظام سرمایه داری استثمار می‌شود، بیان می‌دارد که برای این پرولتاریا بی تفاوت است که توسط کدام بورژوازی استثمار شود: "در هر یک از این حالات کارگر مزدور دستخوش استثمار است و لازمه مبارزه موفقیت آمیز به ضد این استثمار و ارسنگی پرولتاریا از ناسیونالیسم و به اصطلاح بی طرفی کامل پرولتاریا در مبارزه بورژوازی ملل‌های گوناگون برای کسب اولویت است.

کوچکترین پشتیبانی پرولتاریای یک ملت از امتیازات بورژوازی ملی "خودی"، ناگزیر موجب بروز حس عدم اعتماد در پرولتاریای ملت دیگر خواهد شد و همبستگی طبقاتی بین المللی کارگران را تضعیف خواهد نمود و رشته اتحاد آنها را مطابق دلخواه بورژوازی از هم خواهد گسست. و نفی حق تعیین سرنوشت یا حق جدا شدن هم ناگزیر در عمل معنایش پشتیبانی از امتیازات ملت حکمفرماست." (منتخابات لنین جلد اول قسمت دوم ترجمه فارسی صفحه ۴۰۸)

به این ترتیب پرولتاریای ملت ستمگر باید حق تعیین سرنوشت ملتها را به رسمیت بشناسد و با ناسیونال شونیسم ملت ستمگر مبارزه نماید و به عکس پرولتاریای ملت ستمکش باید با ناسیونال شونیسم ملت خودی مبارزه کرده تا وحدت دموکراتیک پرولتاریای ملتها مستحکم شود و انترناسیونالیسم پرولتری بر ناسیونالیسم بورژوائی پرتو افکند.

"هر بورژوازی در موضوع مسأله ملی یا امتیازاتی برای ملت خود می‌خواهد و یا مزایایی استثنائی برای آن طلب می‌کند؛ همین موضوع است که "پراتیک بودن" نامیده می‌شود. پرولتاریا با هرگونه امتیاز و هرگونه جنبه استثنائی مخالف است. طلبیدن "پراتیسیسم" از وی معنایش به ساز بورژوازی رقصیدن و به اپورتونیزم دچار شدن است.

دادن پاسخ "آری یا نه" به مسأله مربوط به جدائی هر ملت؟

این خواست ظاهراً فوق العاده "پراتیک" (عملی-توفان) به نظر می‌آید. ولی عملاً بی معنی و از نقطه نظر تئوریک جنبه متافزیک دارد و در عمل هم به تبعیت پرولتاریا از سیاست بورژوازی منجر می‌شود. بورژوازی همیشه خواست‌های ملی خود را در درجه اول قرار می‌دهد و آنها را بدون هیچ قید و شرطی مطرح می‌سازد. برای پرولتاریا این خواست‌ها تابع منافع مبارزه طبقاتی است. از نظر تئوری نمی‌توان از پیش تضمین کرد که آیا جدا شدن ملت است که انقلاب بورژوا دموکراتیک را به پایان خواهد رسانید یا برابری حقوق آن با ملت دیگر. چیزی که در هر دو مورد برای پرولتاریا مهم است، تأمین تکامل طبقه خود می‌باشد: برای بورژوازی مهم این است که در برابر این تکامل اشکال تولید نماید و وظایف آن را تحت الشعاع وظایف ملت "خود" قرار دهد. به این جهت پرولتاریا در مورد شناسائی

حق تعیین سرنوشت تنها به خواست به اصطلاح منفی اکتفاء می کند بدون این که هیچ ملت واحدی را تضمین نماید و بدون این که خود را موظف کند چیزی به حساب ملت دیگر به کسی بدهد." (ص ۳۸۸ تا ۳۹۰ منتخبات لنین جلد اول قسمت دوم ترجمه فارسی)

لنین به روشنی ناسیونالیسم ملت ستمکش را نیز مورد نقد قرار می دهد و حمایت از این ناسیونالیسم را مشروط می کند. به نظر لنین مضمون دموکراتیک و ضد ستمگری این مبارزه برای کمونیست‌ها اهمیت دارد. به این جهت وی از ناسیونالیسم ملت ستمکش فقط به طور مشروط دفاع می‌کند.

لنین روشن می سازد که مبارزه ملت ستمکش با ستمگر نباید تنها در چارچوب مبارزه بورژواها مورد ارزیابی قرار گیرد بلکه باید دید که این مبارزه تا به چه اندازه به دموکراسی و به ضد ستمگری خدمت می کند. و همین مضمون است که به تقویت مبارزه پرولتاریا در درون ملت ستمکش یاری می رساند. بورژوازی ملت ستمکش باید مضمون این مبارزه دموکراتیک و ضد ستمگری را عمق داده و در جامعه بسط دهد در غیر این صورت مفهوم آن چنین خواهد بود که کمونیست‌ها فقط از خواست طبقه بورژوازی بدون توجه به دورنمای این مبارزه برای پرولتاریا دفاع می‌کنند. این بدان مفهوم است که کمونیست‌ها باید نقش جانبی و تبلیغاتی بورژواها را به عنوان ستون پنجم به عهده گیرند!

ششم، نتیجه گیری : عبدالله او جالان سرانجام پس از چنددهه در زندان با بیانیه ای خلع سلاح و انحلال "پ ک ک" را اعلام نمود و به ضرورت جامعه دموکراتیک و حقوق دموکراتیک خلق کرد در چهارچوب تمامیت ترکیه و در پیوند با سایر مردم این جغرافیا تأکید نمود راه های حلی مانند دولت-ملت جداگانه و فدرالیسم ... را رد نمود. این نقطه آغازی صحیح برای تحقق حقوق دموکراتیک و زبان ملی است. اما وی تا آنجا که بر ما روشن است کلامی در بیانیه سیاسی خود در مورد وحدت خلق‌های منطقه و مبارزه مشترک آنها علیه امپریالیسم و صهیونیسم و جنایات اسرائیل در فلسطین و همبستگی با مردم غزه نگفت و آن را مسکوت گذاشت.

امپریالیسم امریکا به عنوان بزرگترین حامی نیروهای کُرد در سوریه می‌کوشید دولت بشار اسد را از این طریق تضعیف کند، اما در نهایت در سال ۲۰۱۹ دونالد ترامپ تصمیم به خروج نظامیان امریکائی از سوریه گرفت و این اقدام دست ترکیه را برای سرکوب کردها بازگذاشت. اکنون نیز با سرنگونی رژیم بشار اسد، واشنگتن اراده‌ای برای جلوگیری از عملیات ارتش ترکیه علیه نیروهای دموکراتیک سوریه ندارد. امریکا همچنین به دلیل روابط خوب با بغداد، از جمله کشورهای جهان بود که همه پرسى برای استقلال غیرقانونی اقلیم کردستان را به رسمیت نشناخت.

تمامی این موارد به روشنی نشان می‌دهد هیچ کشوری در خاورمیانه منافع ثابتی در حمایت از نیروهای مسلح کُرد ندارد. حقیقت آن است که تمامی کشورهای منطقه بر اساس منطق رئالیست به گروه‌های مسلح کُرد به چشم ابزاری برای تقویت مواضع خود و تضعیف رقبا می‌نگرند نه به چشم یک متحد که بخواهند از او در برابر تهدیدات آتی حمایت کنند. شبه نظامیان متعدد کُرد در منطقه وزنه یک دولت را ندارند و نمی‌توانند نقشی همانند آن در ایجاد اتحاد و ائتلاف دائمی در منطقه بازی کنند. از این رو، دولت‌های منطقه تنها برای رسیدن به خواسته‌های کوتاه مدت خود به آنها مراجعه کرده و با تغییر شرایط به راحتی دست از حمایت از آنها برمی دارند.

این سرنوشت غم انگیز کردهای ناسیونال شونیست با کمی چاشنی عوام‌فریبانه "چپ" و "شورائی" است که رهبری خود را به دست رهبرانی خودفروخته و ناسالم داده اند.

این عده وقتی کشور سوریه در دوره حاکمیت رژیم بشار اسد مورد تهاجم ارتجاع جهانی قرار گرفت، حاضر نشدند و حاضر نبودند از تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی سوریه که یک کشور مستقل و عضو سازمان ملل متحد و یا جامعه جهانی بود، حمایت کنند. برای آنها تجاوز به سوریه زمانی آغاز شد که "عفرین" و نه سوریه مورد تجاوز قرار گرفت.

آنها حاضر شدند بدون شرمساری در کنار ارتش اشغالگر امریکا قرا بگیرند و به اشغال سوریه چون منافع این گروه‌ها را تأمین می‌کرد صحنه بگذارند. برای آنها بلندی های جولان که در تصرف صهیونیسم است، اشغال نیست، حضور غیرقانونی امریکا در سوریه که نفت سوریه را در مناطق عرب نشین اشغالی می دزدد اشغالگر نیست، ولی تجاوز وحشیانه ترکیه به سوریه محکوم است. آنها به آن خاطر که به مناطق کردنشین تجاوز کرده است. منطق کردهای ناسیونال شونیست فقط منطق "گلیم خودم را از آب بیرون بکشم" است. برای آنها مهم نیست که سرنوشت سوریه چه می‌شود. آیا شرم آور نیست که وقتی ۵۰ سرباز امریکائی خاک سوریه را ترک می‌کنند کردهای ناسیونال شونیست به خیابان‌ها آمده به آنها سنگ پرتاب کرده و خواهان آن شوند که به کردها خیانت نکرده به اشغال سوریه برای توجه به منافع کردها ادامه دهند و منافع مردم سوریه را در پای عظمت ناسیونال شونیسم کرد قربانی نمایند؟

تجربه آزموده خیانت رهبران کرد کردستان عراق و ایران را رهبران کرد سوریه نیز تکرار کردند و هنوز نیز از خیانت خود به خلق کرد درس نگرفته اند و در پی جلب رضایت صهیونیسم و امپریالیسم در منطقه برای ایجاد "کردستان بزرگ" به مثابه اسرائیل دوم هستند. راه رهائی خلق کرد از ستم ملی در هر کشور معین تنها از همکاری و وحدت مبارزه با سایر خلق‌های آن کشورها در حزب واحد طبقه کارگر، در جبهه واحد خلق، در سازمان‌های مشترک سیاسی و حرفه ئی غیرقومی علیه ارتجاع حاکم و بر متن مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی می‌گذرد. بدون این مضمون انقلابی برای بنیان کشوری دموکراتیک، آزاد و متکی بر نیروی اکثریت زحمتکش مردم، امکان پیروزی خلق کرد و یا سایر خلق‌های ایران و یا سوریه و ترکیه و عراق...مقدور نیست. چشم داشت به امپریالیسم و صهیونیسم و همدستی با آنها خیانت به خلق‌های منطقه و خیانت به خود کردهاست. باید مبارزه کرد تا در منطقه اسرائیل دومی به وجود نیاید. همین یکی نیز زیادی است.
